

# تلفیق کنش و ساختار در اندیشه گیدنز، بوردیو و هابرماس و تأثیر آن بر جامعه‌شناسی جدید

دکتر محمد توحیدفام\*

مرضیه حسینیان امیری\*\*

## چکیده

تلفیق‌گرایی سومین رویکرد از نظریه‌پردازی اجتماعی در سه دههٔ آخر از قرن بیستم است که متأثر از دو رویکرد اثبات‌گرا و تفسیرگرا و به عبارتی کنش‌گرایان و اختیارگرایان افراطی و قائلین به آزادی بی‌حدوحصر برای کنشگر از یک سو، و ساختارباوران و جبرگرایان در مقیدکنندگی ساختار، جامعه و نظام بر کنشگر (انفعال کنشگر) از سوی دیگر، به طور همزمان

---

\* دانشیار دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی (tohidfam\_m@yahoo.com)  
\*\* کارشناس ارشد علوم سیاسی از دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکزی  
(marzieh.hosseinian@yahoo.com)

تاریخ پذیرش: ۱۳۸۸/۹/۲

تاریخ دریافت: ۱۳۸۷/۱۰/۱

پژوهشنامه علوم سیاسی، سال چهارم، شماره سوم، تابستان ۱۳۸۸، صص ۷۹-۱۰۷.

می‌باشد. تلفیق‌گرایان پیروان هر رویکرد را به تنهایی دارای کاستی‌هایی در روش و تقلیل‌گرا محسوب می‌کنند و خود به تبیین نظریه‌ای تلفیقی با رابطه‌ای دیالکتیکی و بازتابنده در چهارچوبی تاریخی و پویا (جهان‌مدرن) و مبتنی بر فرهنگ، ارتباطات و زبان می‌پردازند.

آنتونی گیدنز با طرح «نظریه ساختارمندی» خود مدلی پویا از رابطه کارگزار - سیستم ارائه می‌دهد: استقلال و محرکی انسان از یک سو و ساماندهی نهادها در تعامل اجتماعی از سوی دیگر (دوسویگی ساخت). پیر بردیو نیز با ترکیب نظریه عادت‌واره و حوزه در «ساختارگرایی تکوینی» اش خواهان رفع تناقض میان عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی است. یورگن هابرماس با ایراد نظریه «کنش ارتباطی» به ترکیب نظام دانش و معرفت (عوامل عینی) و منافع انسانی (پدیده‌های ذهنی) می‌پردازد (عقلانیت ارتباطی). هر سه اندیشمند به اعاده حیثیت انسانی از یک سو و پویایی جامعه از سوی دیگر مدد می‌رسانند.

واژه‌های کلیدی: کنش، ساختار، تلفیق، رابطه دیالکتیکی، بازتابندگی

### مقدمه

توافق برسر پیوند خُرد و کلان قضیه تازه‌ای نیست بلکه کشف دوباره یک مسئله اساسی است که در کانون توجه بیشتر اندیشمندان تاریخ جامعه‌شناسی همچون مارکس (در توجه به انسان و شخصیت آن و نیز ساخت جامعه سرمایه‌داری)، وبر (در اثبات‌گرا بودن در علوم اجتماعی عینی و نیز اعتقاد به ماهیت تفسیری علوم اجتماعی)، دورکیم (متأثر از انگاره واقعیت‌های اجتماعی و نهادهای اجتماعی پهن‌دامنه و تأکید بر کنش فردی) قرار داشته است؛ بنابراین تلفیق و تعامل‌گرایی<sup>۱</sup> در نظریه اجتماعی را می‌توان روندی تکمیلی در نظریه‌پردازی اجتماعی در مورد دو مفهوم اساسی فرد و جامعه، کنش<sup>۲</sup> و ساختار،<sup>۳</sup> شخص و نظام، سوژه و ابژه و... به‌ویژه در ربع قرن آخر بیستم دانست که تلاشی آگاهانه و هماهنگ در فراتر رفتن از محدودیت‌های افراطی و دوقطبی در تبیین ساختاری - کارگزارانه<sup>۴</sup> است.

سابقه تفکر در مورد این دو مفهوم را باید حتی به متفکران یونان باستان همچون افلاطون و ارسطو که انسان را جدا از جامعه تصور نمی‌کردند و آنان را نیازمند یکدیگر می‌دانستند، نسبت داد. فیلسوفان سده میانه نیز که فرد جدا از جامعه را موجودی ناکامل و متعلق به یک کل بزرگ‌تر می‌انگاشتند،<sup>(۱)</sup> همچنین است در مورد عصر روشنگری که مقارن با تنش میان الگوی متداول شناخت علمی (عینی) از یک سو و تشخیص تنوع تاریخی و فرهنگی الگوهای باور و ذهن‌گرایی از سوی

- 
1. Integrative Theory
  2. Action
  3. Structure
  4. Agent

دیگر، به مکاتب متعددی از تجربه‌گرایی، اثبات‌گرایی (متأثر از آگوست کنت با مطالعه علمی و تجربی رفتار فردی و اجتماعی انسان)، رفتارگرایی، اگزیستانسیالیسم، مکتب کنش متقابل نمادین از سوی (به عنوان کنش‌گرایان) و مکتب کارکردگرایی ساختاری، مارکسیست‌ها، مکتب فرانکفورت و نظریه انتقادی (به عنوان ساختارباوران) از سوی دیگر، منجر شد؛ چراکه اوضاع اجتماعی سده ۱۹ (انقلاب‌های سیاسی همچون انقلاب کبیر فرانسه) و جنبش‌های اعتراضی و بحران‌های سده ۲۰، بیشترین تأثیر را در تحول جامعه‌شناسی و نظریه‌پردازی داشته‌اند و طرفداران آن از هر مکتب (اختیارگرایان یا لیبرالیست‌ها تحت عنوان کنش‌گرایان و رویکرد اثبات‌گرایی و جبرگرایان یا مارکسیست‌ها تحت عنوان ساختارگرایان یا رویکرد تفسیری)، خواهان بازگرداندن نظم به جامعه بودند. بنیان‌گذاران مارکسیسم به عنوان یکی از مهم‌ترین مکاتب و رویکرد اندیشه‌ای و فلسفی به جهانی هستی، جامعه و تاریخ انسانی، در پی انگیزه‌های نظری برای نوسازی زندگی مادی و معنوی انسان‌ها از راه کنش یا عمل (پراکسیس) بوده‌اند که به‌ویژه توسط مارکس که سرشت و منزلت انسان را با موقعیت اجتماعی آنان در تاریخ و جامعه سرمایه‌داری می‌سنجید و انگلس، در ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی انجام پذیرفت.

بهره‌مندی از دو مفهوم کنش و ساختار به معنای کنش یا رفتار سیاسی و یا توانایی و قابلیت یک کنشگر برای کنش آگاهانه و دستیابی به اهداف و نیات شامل اراده آزاد، انتخاب یا اختیار، مترادف با مفاهیمی چون بازاندیشی<sup>۱</sup> پایدار، عقلانیت و انگیزش و نیز ساختار به معنای بستر و زمینه شکل‌گیری رویدادهای اجتماعی و به عبارتی ماهیت منظم روابط اجتماعی و سیاسی طی زمان،<sup>(۲)</sup> در قرن بیستم متأثر از نظریه‌پردازی چون مارکس (منطق کار)، هگل (دیالکتیک)، وبر (عقلانیت ذاتی و صوری و نظریه کنش)، دورکیم (همبستگی اجتماعی)، پارسونز (کارکردگرایی ساختاری)، شوتز (جهان‌زیست)، مید (تعامل‌گرایی فرد و جامعه)، هوسرل (نظریه پدیدارشناختی)... می‌باشد که اندیشمندان مورد پژوهش حاضر را بسیار تحت تأثیر

خود قرار داده‌اند.

تاریخ اندیشه اجتماعی تا دهه ۱۹۷۰ تنها با دو نوع نظریه در سطوح خرد (کنش متقابل نمادین و مبادله) و کلان (کارکردگرایی ساختی و ساخت‌گرایی) روبه‌رو بوده، اما از اوایل دهه ۱۹۷۰ نظریه‌های ترکیبی جدیدی مطرح شد که عمدتاً حاصل ترکیب دو سطح یاد شده می‌باشند و از این پس و از دهه ۱۹۸۰ به بعد، نشانه‌های بسیاری مبنی بر انسجام بیش از پیش پیرامون ترکیب و تلفیق عامل و ساختار، خرد و کلان، کارگزار و ساختار، ذهنیت و عینیت، فرد و جامعه... صورت پذیرفته است.<sup>(۳)</sup> طی سال‌های اخیر، جامعه‌شناسی تحت تأثیر چشم‌اندازهای فلسفی گوناگونی همچون هرمنوتیک (تأویل)، نشانه‌شناسی (دوسوسور)، ساخت‌گرایی (پیاژه و اشتراوس)، فراساخت‌گرایی (گیدنز) و نظریه ساختمندی بوده که بر نقش میانجی و مسائل نمادین بیان، ادراک و ارتباطات تأکید دارند.<sup>(۴)</sup>

در بحث از یگانه انگاشتن دو واژه کنش و ساختار آنتونی گیدنز تحت عنوان نظریه «ساختارمندی»<sup>۱</sup> (۱۹۷۳)، پیر بوردیو با عنوان «ساختارگرایی تکوینی»<sup>۲</sup> (۱۹۷۹) و یورگن هابرماس با عنوان نظریه «کنش ارتباطی»<sup>۳</sup> (۱۹۸۴) مبادرت به ارائه نظریه جامعه‌شناسانه و اجتماعی خود کرده‌اند که در پی خواهد آمد. اما مقاله حاضر درصدد پاسخگویی به اصول مشترک اندیشه‌های سه اندیشمند مورد نظر در رابطه با رهیافت کنش و ساختار است که طبق آن، هر سه اندیشمند معتقد به خصلت مقیدکنندگی ساختار، تأکید بر فرهنگ، ارتباطات و زبان و تلفیق کنش و ساختار و وجود رابطه‌ای دیالکتیکی بین آنها و در محدوده زمانی ربع آخر قرن بیستم و قاره اروپا (انگلیس، فرانسه و آلمان) و با هدف آشنا ساختن خوانندگان آن با رویکردی جدید در نظریه‌پردازی اجتماعی و تفکر و تعمق بیشتر جهت ارائه راهکارهای بدیع در به‌کارگیری جوامع و دولت‌ها از آنها با روش کار تجزیه و تحلیل علی - توصیفی، مقایسه‌ای و با تکنیک گردآوری اطلاعات کتابخانه‌ای، آرشیوی، اینترنتی است اما منظور از کنش در مقاله حاضر، مفهوم عمل، پراکسیس،

1. Structuration Theory
2. Genetic Structuralism
3. Communicative Action

کردار اجتماعی و اراده میان عامل‌ها، فرد، سوژه و ذهن و... است؛ ساختار مترادف با نظام، سازمان اجتماعی، نهادها، تقید و جبر و عین است. تلفیق رابطه یگانه‌انگار و متقابل میان دو مفهوم کنش و ساختار بر یکدیگر و رابطه دیالکتیکی، رابطه‌ای دوجانبه میان کنشگر و نظام اجتماعی است (همچون رابطه تز، آنتی‌تز و سنتز) و بازتابندگی نیز وجود رابطه بازگشتی، دوجبهی و تأثیر و تأثری میان دو مفهوم ذکر شده است.

### آنتونی گیدنز

گیدنز (۱۹۳۸) نظریه‌پرداز اجتماعی مدرن و بانفوذ بریتانیا و جهان معاصر، اصطلاح «ساختارمندی» را ابتدا در سال ۱۹۷۳ و در بحث از فرایندهای شکل‌گیری طبقه و در پی گرایش‌های سیاسی و اخلاقی دانشجویان در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوایل دهه ۱۹۷۰ به کار گرفت و با انتشار نخستین کتاب خود با عنوان ساختار طبقاتی جوامع پیشرفته در سال ۱۹۷۵، شهرت بین‌المللی یافت و طبق آن رئوس نظریه ساختارمندی خود را پی ریخت. گیدنز از چهره‌های شاخص در ترکیب نظریه کنش و ساختار است که تلاشی نظری در فراتر رفتن از دوگانه‌انگاری<sup>۱</sup> (ثنویت کنش و ساختار) محسوب می‌شود. که گیدنز آنها را دو روی یک سکه می‌داند و هدف خویش را وفاق میان ساختار از یک سو و نیز اراده و استقلال کنشگران از طریق توسعه فهمی دیالکتیکی از رابطه کارگزار و ساختار از سوی دیگر عنوان می‌کند.<sup>(۵)</sup> مراد وی از این رابطه آن است که ساختارهای اجتماعی ساخته کنش کنشگراند درحالی‌که ابزار و وسیله آن نیز هستند و با آنکه وی شخص را هدف نهایی می‌داند اما وابستگی او را به دیگران برای امکان کنش متقابل اجتماعی (کنش هدفمند) محرز می‌داند که طی آن اشخاص با تجربه ملموس و مستقیم کنش متقابل به اطمینان می‌رسند (کنش متقابل‌گرایی روش‌شناختی).<sup>(۶)</sup> اساس نظریه گیدنز نه تجربه کنشگر فردی (همچون کنش متقابل نمادین) و نه وجود هر نوع جامعیت اجتماعی (همچون نظریه کارکردگرایی ساختاری) بلکه اعمال اجتماعی است که در راستای «زمان و مکان» سامان می‌گیرند؛<sup>(۷)</sup> زیرا به اعتقاد وی کنش‌ها اعمال را موجب

می‌شوند و از طریق این اعمال، آگاهی‌ها<sup>۱</sup> و ساختارها به وجود می‌آیند و در واقع، جریانی دیالکتیکی از ایجاد عمل، ساخت و آگاهی‌ها در بستر تاریخی و فرایندی پویا و به شکل بازتابی جریان می‌پذیرد.<sup>(۸)</sup> گیدنز عمل انسان را تغییردهنده جهان خارج و روابط اجتماعی تصور می‌کند و آن را دارای قدرت دخل و تصرف بر جهان اجتماعی (دیالکتیک کنترل) می‌داند؛ بدین ترتیب مفهوم کنش را به «قدرت» پیوند می‌زند و معتقد است باید قدرت را به عنوان منبعی که عاملان در تولید و بازتولید<sup>۲</sup> تعامل با مختصات ساختاری جامعه به کار می‌بندند، در نظر داشت.<sup>(۹)</sup>

گیدنز، ساختار (قواعد و منابع) را به مثابه فرایندی می‌داند که عاملان انگیزه‌مند و تعامل عاملان را در یک لحظه (به طور موقت) همچون مصالح ساختمانی «خود» و نیروی عمل‌کننده‌اش دربرگیرد<sup>(۱۰)</sup> و آن را هم در سطح خرد (آگاهی‌های انسان همچون خاطره) و هم در سطح کلان (نظام‌های اجتماعی) به کار می‌برد و دارای رابطه‌ای دوسویه می‌داند که بدون دیگری نمی‌توانند به زندگی ادامه دهند. وی این رابطه تلفیقی را در پناه پدیده عقلانی در نظر می‌گیرد و ساختار را هم وسیله و هم محصول عاملیت می‌داند و قواعد و منابع را دارای پیامدهای بازگشتی (دوگانگی ساخت)<sup>۳</sup> به شمار می‌آورد؛<sup>(۱۱)</sup> به عبارت دیگر، ساختار را اعمال اجتماعی مشابهی از یک فرم نظام‌مند بیان می‌دارد که تنها در خلال فعالیت‌های بازیگران وجود دارد و یک نظام اجتماعی را مجموعه‌ای از اعمال اجتماعی بازسازی‌شده و مناسبات میان بازیگران عنوان می‌کند.<sup>(۱۲)</sup> گیدنز، ساختار را اصول و اعمال اجتماعی‌ای می‌داند که کنش را به وجود می‌آورد و مجازی محسوب می‌کند (کنش نمادین‌شده) که به شکل قوانین، راهبر کنش‌ها هستند؛<sup>(۱۳)</sup> بدین ترتیب، ساخت‌ها را خارج از زمان و مکان و به طرز آنتی در فعالیت‌های آگاهانه فاعلان انسان وضعیت‌مند برقرار می‌داند که فعالیت‌ها را در گستره زمان و مکان بازتولید می‌کنند<sup>(۱۴)</sup> (دوسویگی ساخت).

مختصر آنکه گیدنز همبستگی اجتماعی را کلید عاملیت افراد و لازمه بقای

1. Consciousness
2. Reproduction
3. Duality Of Structure

جریان کنش متقابل محسوب می‌کند که از انعکاس انتقال رفتار فرد با رفتار دیگران عملی است و موجب معنا یافتن کردار و تداوم نظام‌های اجتماعی می‌شود.<sup>(۱۵)</sup> وی کنش متقابل را متشکل از سه عنصر بنیادی معناداری، نظم اخلاقی (هنجارها) و روابط قدرت می‌داند و تولید کنش متقابل را پدیده‌ای معنادار مبتنی بر دوگانگی درک مقاصد ارتباطی (متأثر از جان آستین<sup>۱</sup>) توسط زبان، و هنجارها را هم محدودکننده و هم توانایی بخش می‌داند و بر آن است تا آن را با مفهوم ساخت درآمیزد.<sup>(۱۶)</sup>

#### پیر بوردیو

بوردیو (۱۹۳۰-۲۰۰۲) جامعه‌شناس بی‌همتای فرهنگ و روشنفکر فرانسوی با کتاب مشهور تمایز<sup>۲</sup> در ۱۹۷۹، به تحصیل در رشته فلسفه و دانشگاه مدرسه عالی تربیت استاد پاریس با فرهنگی بورژوازی پرداخت که خود در شکل‌گیری بینش واقع‌بینانه و مبارزه‌جویانه وی مؤثر بود. تجربیات وی از سلطه فرانسه بر الجزایر او را به مطالعات قوم‌شناسی در جامعه فرانسه سوق داد. بوردیو نیز از جمله جامعه‌شناسانی است که به تلفیق دو رهیافت کنش و ساختار معتقد است و جهت‌گیری نظری خود را «ساختارگرایی تکوینی» می‌نامد. بنابر باور وی، باید بر تقابل دو دیدگاه نظری عینیت‌گرایی و ذهنیت‌گرایی فائق آمد چراکه عینیت‌گرایی واقعیت اجتماعی را مجموعه‌ای از روابط و نیروها می‌داند که بدون در نظر گرفتن خواست و آگاهی کنشگر، خود را بر او تحمیل می‌کند و ذهنیت‌گرایی نیز رفتار و بازنمودهای فردی را شالوده و بنیان کارهای خود قرار می‌دهد،<sup>(۱۷)</sup> درحالی‌که بوردیو در عین ساختارگرا بودن عوامل انسانی را نیز در نظر می‌گیرد و به رابطه دیالکتیکی میان ساختارهای عینیت‌گرا و ذهنیت‌گرا تأکید می‌ورزد و برای دوری جستن از تعارض میان آنها، بر عملکرد (کردار)<sup>۳</sup> تأکید می‌کند و آن را پیامد رابطه دیالکتیکی میان عاملیت و ساختار بیان می‌دارد.<sup>(۱۸)</sup>

1. J. Austin
2. Distinction
3. Practice



به باور وی، ساخت‌های اجتماعی و ساخت‌های ذهنی با رابطه‌ای مضاعف از تطابق و ترکیب مشترک به یکدیگر پیوسته‌اند و وی آنها را با مجموعه‌ای بدیع از مفاهیمی چون ملکه، سرمایه و میدان بیان می‌کند.<sup>(۱۹)</sup> منظور وی از «ملکه یا عادت‌واره<sup>۱</sup>» مجموعه‌ای از خلیقیات (خوی و خصلت‌ها)ی تجسم‌یافته در فرد و مواجهه‌های جاری آن با حوزه‌های گوناگون اجتماعی است که تنها در متن یک «حوزه»<sup>۲</sup> اجتماعی عمل می‌کند.<sup>(۲۰)</sup> در واقع وی عادت‌واره را تفکر ساختار ذهنی‌ای می‌داند که در خلال آن مردم با جهان اجتماعی مرآوده می‌کنند. عادت‌واره تفکری از طرح‌های درونی شده‌ای است که به درک، فهم، تصدیق و ارزیابی از جهان بیانجامد که به شکل یک ساختار عمل می‌کند و در واقع هم می‌سازد و هم توسط جهان ساخته می‌شود.<sup>(۲۱)</sup> به بیانی دیگر، برداشت بوردیو از ملکه، یک کل یک‌جا جمع‌شونده پایدار فرهنگی و تجارب شخصی است که هر فرد آنها را به عنوان تجربیات زندگی با خود به همراه دارد.<sup>(۲۲)</sup> اما وی این مجموعه «منش‌ها» را متناسب با جایگاه عینی ویژه هر فرد در ساختار طبقاتی (ملکه طبقاتی) و سازگاری با آن می‌داند و نیز اینکه سازگاری یک طبقه با امکانات آن در دسترسی آن طبقه با انواع گوناگون سرمایه (اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نمادین) امکان‌پذیر است.<sup>(۲۳)</sup> بدین ترتیب، منظور بوردیو از حوزه (زمینه) عرصه اجتماعی‌ای است که انسان‌ها در آن بر سر منافع مطلوب خویش کشمکش دارند؛ در واقع حوزه نظامی از جایگاه‌های اجتماعی است که بر اساس روابط قدرت بنا شده‌اند<sup>(۲۴)</sup> و ساختارها مبارزات و کشاکش‌های فردی و جمعی کنشگران را هدایت و رهبری می‌کنند. دیدگاه بوردیو در مورد جامعه، دیدگاهی جدلی<sup>۳</sup> است (همچون وبر) چراکه وی قلمرو اجتماعی را جایگاه رقابت شدیدی می‌داند که از میان آنها چهارچوب هستی اجتماعی پدید می‌آید.<sup>(۲۵)</sup> اما برداشت وی از مفهوم میدان (فضای ساختمندی از جایگاه‌ها شامل میدان‌های زیباشناختی، قانون، سیاسی، فرهنگی، آموزشی و دینی) براساس الگوی بازار و صحنه کشاکشی است که کنشگران و نهادها توسط آن به حفظ یا براندازی

1. Habitus
2. Field
3. Agonistic

نظام موجود سرمایه می‌پردازند<sup>(۳۶)</sup> و البته وی میدان علمی را خودمختارترین میدان و سرمایه اصلی آن را توانایی سخن گفتن و عمل مشروعی می‌داند که رسمیت اجتماعی یافته است.<sup>(۳۷)</sup>

### یورگن هابرماس

پروفسور هابرماس (-۱۹۲۹) متفکر بزرگ معاصر و برترین اندیشمند نظریه انتقادی<sup>۱</sup> از نسل دوم آن در آلمان است. زندگی و اندیشه وی عمیقاً تحت تأثیر وقایع سیاسی - اجتماعی قرن بیستم (رشد و سقوط فاشیسم در آلمان، حاکمیت و ازهم‌پاشیدگی استالینیسیم در اروپای شرقی و روسیه و نیز تضعیف فزاینده نهادهای دموکراتیک در جامعه‌های سرمایه‌داری غرب) بوده است. هابرماس به تحصیل فلسفه و مطالعه روانشناسی و ادبیات آلمانی پرداخت و تحت تأثیر کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی لوکاچ قرار گرفت و به تألیف اولین اثر عمده خود با نام تحول ساختاری حوزه عمومی در سال ۱۹۶۲ همت گمارد. سپس به مطالعه نظام‌مند آثار مارکس و هگل (عقل کل یا عقل مطلق) و به بازنگری در آرای مارکسیستی و تدوین برنامه‌ای نظری جهت بازسازی مادی‌اندیشی تاریخی مبادرت کرد.

هابرماس متعلق به جنبش چپ و نئومارکسیسم است و مارکسیسم مورد نظر وی مارکسیسمی بدون طبقه (برخلاف مارکس) است که کارگزار آن نیز نه پرولتاریا بلکه انسان فارغ از هر وابستگی و علقه طبقاتی و نژادی و جامعه‌ای آرمانی و به دور از تقسیم‌بندی‌های صوری و جزمی طبقه‌ای است. تأکید هابرماس بر عقلانیت ارتباطی و «کنش ارتباطی»، اساسی‌ترین گامی است که وی در زمینه تدوین نظریات جدید در فلسفه و علوم اجتماعی معاصر برداشته و می‌کوشد تا مفاهیم ساختار و عاملیت را در نظریه‌ای کلی و جامع ترکیب کند. وی این کار را از طریق پیوند زدن «جهان‌زیست»<sup>۲</sup> یا جهان خردتری که در آن کنشگران ضمن ارتباط با یکدیگر در امور مختلف به تفاهم می‌رسند و نظام اجتماعی پهن‌دامنه‌تر و خرده‌نظام‌های آن، عملی می‌داند و در آن به انتقاد اصولی از ریشه‌های مارکسیستی و نگرش انتقادی

1. Criticism Theory
2. World of Life

دست می‌زند و بدین طریق، باب گفت‌وگو را میان نظریه انتقادی و دیگر مکاتب فلسفی از قبیل هرمنوتیک گادامر، نظریه سیستم‌های لومان، بازی‌های زبانی ویتگنشتاین و... می‌گشاید.<sup>(۲۸)</sup>

هابرماس در اوایل دهه ۱۹۷۹ به فرمول‌بندی نخستین عناصر نظریه‌ای در باب زبان، ارتباط و تکامل جامعه با هدف ارائه چهارچوبی هنجارگذار و با دل‌بستگی به رهایی<sup>۱</sup> پرداخت و به نگارش کتاب نظریه کنش ارتباطی (۱۹۸۱) در دو جلد (عقل و حصول عقلانیت جامعه متأثر از ماکس وبر، و نیز نقادی مفهوم کارکردگرایانه عقل بر مبنای نظریه اجتماعی پارسونز در مورد جامعه) همت گمارد.

روش کار هابرماس بر نقد پوزیتیویسم (نگرش معرفت‌شناسی غالب در دوره مکتب فرانکفورت) استوار است و تمرکز آن را بر موضوعات ذاتاً فنی می‌داند که موجب محدودیت در درک انسان از جهان طبیعی می‌شود و امکان نقد را سست می‌کند. همچنین این مطلب که برخلاف شناخت، تحصیل‌گرایی شناخت تنها از طریق تجربه حاصل نمی‌شود بلکه با مقولات و مفاهیم ذهن‌شناسا (ذهن اجتماعی) و قبل از اقدام به تجربه تعیین می‌گردد.<sup>(۲۹)</sup>

هابرماس نظریه کنش و سیستم (نظام) خود را در دو سطح خرد و کلان مطرح می‌کند و سطح خرد را به ارتباط بین اعضا و اشخاص و تلاش آنها برای درک و تفاهم بیشتر (جهان‌زیست شامل حوزه عمومی<sup>۲</sup> و جامعه مدنی) و سطح کلان را نیز سطح نظام اجتماعی به عنوان نظام عامی که سیستم‌ها در آن عمل می‌کنند (اقتصاد و دولت) مرتبط می‌داند. نظریه کنش وی در ارتباط با جهان‌زیست (به عنوان افق همیشه حاضر کنش اجتماعی) و متأثر از جامعه‌شناسی پدیدارشناسانه آلفرد شوترز (در کتاب ساختار جهان‌زیست) است. شوترز در این کتاب جهان‌زندگی را جهان روزمره و در حوزه تجربه فرد و جهان مسلم فرض شده‌ای می‌داند که افراد در محقق ساختن اهداف عملی و پراگماتیک خود به کوشش می‌پردازند.<sup>(۳۰)</sup> همچنین وی تحت تأثیر فیلسوف پدیدارشناس ادموند هوسرل و نیز هربرت مید قرار دارد که چشم‌اندازی درونی (برعکس نظام) را ارائه می‌کند و در آن جامعه از جنبه کنش

1. Emancipation
2. Public Opinion

ذهنی (شناساهای کنشگر) نگریده می‌شود و نظام را شامل یک دیدگاه خارجی (بیرونی) برآورد می‌کند که ضمن آن جامعه از دیدگاه مشاهده‌گر نگریده می‌شود.<sup>(۳۱)</sup>

به اعتقاد هابرماس، جهان‌زیست برای اعضای خود سرمایه‌مشارکی را از معارف فرهنگی، الگوهای جامعه‌پذیری، ارزش‌ها و هنجارها را به مثابه سرچشمه‌ای سازنده برای عمل ارتباطی که از همان طریق نیز بازتولید می‌شود، فراهم می‌سازد.<sup>(۳۲)</sup> بنابراین وی جهان‌زیست را شالوده جهان‌بینی و مجموعه‌ای از تعاریف و مفاهیم پذیرفته‌شده جهان می‌داند که به اعمال و روابط روزانه ما انسجام می‌بخشند و حدود افق عملی و آگاهی اجتماعی ما را تعیین می‌کنند. در جهان‌زیست از یک سو دیالکتیک فرایند فرهنگی و اخلاق و آگاهی، و از سوی دیگر، عقلانیت اقتصادی و اجتماعی آشکار می‌شود. با فرایند عقلانی شدن جهان‌زیست، به تدریج ارزیابی انتقادی جای عناصر جزئی فرهنگ سنتی را می‌گیرد و امکان تفاهم عقلانی بیشتر فراهم می‌آید.<sup>(۳۳)</sup> عقلانیت ارتباطی هابرماس به عنوان مبنای نظریه اجتماعی انتقادی وی مستلزم گسترش توانایی‌های کلامی (زبان) انسان است و وی این هم‌کنشی‌های متکی بر میانجی‌زبان را «کنش ارتباطی» می‌خواند<sup>(۳۴)</sup> که هدف از آن فهم متقابل است و نام این انگاره را «موقعیت آرمانی گفتار»<sup>۱</sup> می‌گذارد که موجب اجتماعی می‌شود که در نتیجه «استدلال بهتر» و نه الزام‌های بحث به وجود می‌آید.<sup>(۳۵)</sup> وی فاصله گرفتن مکانیسم‌های نظام از ساختارهای اجتماعی یکپارچه در جوامع مدرن و ارتباط سازمان‌های خودمختار (تشکیلات سیاسی و قدرت‌های اجتماعی) به یکدیگر را «استعمار» می‌نامد که موجب تحریف جهان‌زندگی می‌شود.<sup>(۳۶)</sup>

تلفیق کنش و ساختار در اندیشه گیدنز، بوردیو و هابرماس

آنتونی گیدنز، پیر بوردیو و یورگن هابرماس متعلق به موج تلفیق‌گرایی، معتقدین به هریک از دو دوانش‌واژه کنش یا ساختار را تقلیل‌گرا<sup>۲</sup> و تحویل‌گرا برمی‌شمارند زیرا به اعتقاد ایشان کنشگر و ساختار رابطه‌ای دوجانبه و بازاندیشانه و بازتولیدی با

1. Ideal Speech Situation
2. Reductionist

جامعه و نظام دارند و نباید آنها را دوگانه انگاشت بلکه باید هر دو رهیافت جامعه‌شناسانه را همزمان با یکدیگر به کار گرفت و یگانه‌انگاری را جایگزین دوگانه‌انگاری در نظریه اجتماعی کرد؛ بنابراین دوگانگی در روش علوم طبیعی - انسانی و نیز تقابل میان استدلال تجربی - آزمونی (رویکرد اثباتی) و استدلال انسانی - تفهمی (رویکرد تفسیری) به عنوان دو روش متعلق به دو حوزه، کاهش می‌یابد چراکه از سویی یک تئوری جامعه‌شناختی و یا نظریه تاریخی و یا تفسیر سیاسی تا به تجربه گذارده نشوند دارای وصف علمی نمی‌شود و از سوی دیگر در علوم نیز همچون فیزیک و بیولوژی، دانشمند پس از کسب نتایج، معانی خاصی را همچون علوم تفسیری که پدیده‌ای اجتماعی را قابل فهم و تبیین می‌سازند، بدان‌ها نسبت می‌دهند.<sup>(۳۷)</sup> با این وصف، اشتراکات نظری اندیشمندان مقاله حاضر در تئوری اجتماعی تلفیق‌گرایی به شرح زیر است:

#### الف - صحنه‌گذاری بر مقیدکنندگی ساختار

گیدنز اصطلاح «ساختاربندی» خود را ساماندهی نهادها در زمان و مکان و دگرگونی آنها طی زمان و در بحث از فرایندهای شکل‌گیری طبقه به کار می‌بندد، یعنی اینکه ساختارها چگونه به وجود می‌آیند (روند زایش و شکل‌گیری واحدهای اجتماعی)، درک و تبیین مناسبات بین نیروها یا اسباب و عوامل فاعلی - ذهنی انسان‌ها و نیروها و عوامل عینی - اجتماعی. وی با آنکه ساختار را دارای خاصیت مقیدکنندگی می‌داند اما آن را توانا و چاره‌ساز نیز دانسته و معتقد است ساختارها می‌توانند بازیگران را قادر به انجام اقداماتی کنند که توان انجام آن را ندارند. وی نظام اجتماعی را مجموعه‌ای از رویه‌ها (اعمال) اجتماعی بازسازی‌شده و مناسبات بین بازیگران می‌داند.

بورديو نیز با عنوان «ساختارگرایی تکوینی» به‌طورکلی متمایل به ساختار است و ساختار را نسبت به عاملیت نیرومند دانسته و آن را موجب مستحیل شدن کنش اجتماعی می‌داند. وی عامل را تحت تسلط ساختمان ذهنی (نظام‌های تمایلات بادوام، جابه‌جاشونده و ساختاربخشنده) و ارتباط دیالکتیکی با جهان بیرونی می‌داند و حوزه و زمینه را ساختار اجتماعی‌ای عنوان می‌کند که بر عامل تأثیرگذارند و

ارزش و شأن جامعه را تنها در جامعه و در سلطه ساختار می‌داند و با وجود اعتقاد به توانا و خلاق بودن، عاملیت آن را در تقید آداب (عادات، خلق و خو و قواعد و رسوم جمعی) فرض می‌کند.<sup>(۳۸)</sup>

هدف کلی هابرماس نیز پیوند نظریه «کنش ارتباطی» به عنوان شاخ‌های از نظریه کنش با نظریه سیستم (نظام) در چهارچوب رهیافتی جامع در نظریه اجتماعی است و می‌کوشد تا به مبانی هنجاری جدیدی در مورد جامعه بپردازد و در یافتن ساختارهای جامع‌تر جامعه، به نفی تبیین‌های کاهشی و یک‌جانبه و الزامات سیستمی و ساختارهای اجتماعی صرف و برون‌گرا بپردازد که کنش اجتماعی را نفی می‌کنند و در این راه از تبیین‌های دیدگاه درون‌گرایانه درک بازسازی‌پذیر هرمنوتیکی و چشم‌انداز انسجام اجتماعی بهره می‌برد و در نظریه خود با استفاده از مفاهیم جهان‌زیست و سیستم، دو دیدگاه درون‌گرا و برون‌گرا را به یکدیگر پیوند می‌زند و جهان‌زیست مشترک ارتباطی‌ای شامل پسرزمینه‌ای از معانی مشترک (تعامل نمادین) به یاری فرایندهای توافق، بحث و مذاکره را بنیان می‌گذارد و آن را شامل عناصر ساختاری (نهادهای، ساختارهای هنجاری و رویه‌های اجتماعی) می‌داند که بازآفرینی اجتماعی را ممکن می‌سازد.<sup>(۳۹)</sup> وی نظام‌های اجتماعی (اقتصادی، سیاسی و هنجاری - قانونی) را در جامعه سرمایه‌داری غرب، از جهان‌زیست تفکیک می‌کند و نظام اجتماعی را الگوهای ساختارمند و نهادینه‌شده روابط بین افراد می‌داند که از طریق رسانه‌های کنترل‌کننده (همچون پول در فرایند کالایی کردن و قدرت که کنش ارزشی - عقلانی را به الزامات طبیعت‌گونه تبدیل می‌کند) بر رفتار افراد تأثیر گذارند<sup>(۴۰)</sup> و موجب سلطه بر جهان‌زیست می‌شوند.

#### ب - تأکید بر فرهنگ، ارتباطات و زبان

اصطلاح «ساختارمندی» گیدنز تولیدی فرهنگی است که نیازهای درونی و احساسی دوره معینی (نیمه دوم قرن بیستم) را ارضاء می‌کرد. گیدنز رابطه افراد را ترکیبی از معناداری، نظم اخلاقی و قدرت می‌داند. جهت‌یابی اخلاقی وی در لحن هنجارگذارش به جای «باید» به «هست» تمایل دارد و کنش اجتماعی را به عنوان پدیده‌ای معنادار در درک مقاصد ارتباطی و مبتنی بر زبان (به عنوان اساسی‌ترین

عنصر آن) بیان می‌کند.<sup>(۴۱)</sup> وی زبان را بیش از هر چیز، میانجی فعالیت‌های عملی انسان‌ها و آن را همچون رسانه‌ای ارتباطی می‌داند که از طریق گفتار (نوعی اجتماع زبانی) ایجاد می‌شود و نوعی مهارت میان اشخاص به کار برنده آن است و برای معنادار کردن و معرفت دوسویه و دستاوردی بین‌الذهانی میان کنشگران به کار گرفته می‌شود.

بورديو نیز در نظریه «ملکه و عادت‌واره» طی فرایندی دوگانه، از یک سو به شرطی کردن فرد از خلال قواعد و هنجارهای رفتاری و روش‌های بیان احساس و اندیشه به عنوان هر موقعیت اجتماعی تأکید می‌کند (تقیید کنشگر به جبرهای اجتماعی) و اینکه رفتار و اعمال کنشگر (رأی سیاسی، جهت‌گیری تحصیلی و...) به وسیله فرهنگ او شکل می‌گیرند، و از سوی دیگر فرد آزاد و عقلانی‌ای را متصور است که در برابر الزامات محیط (جبرپذیری) از نوعی خودمختاری برخوردار است.<sup>(۴۲)</sup> او درک و آگاهی و احساس را با به‌کارگیری زبان میسر می‌داند که منجر به ارتباط اجتماعی می‌شود و نوعی دانش را به وجود می‌آورد (رابطه‌ای دیالکتیکی میان تجربه و زبان). بورديو بر اهمیت سرمایه فرهنگی تأکید می‌ورزد و آن را متأثر از خاستگاه طبقه اجتماعی مردم و تجارب آموزشی آنان می‌داند که طی آن انسان‌ها به دنبال تشخص می‌گردند چراکه وی قائل به رابطه‌ای دیالکتیکی میان محصولات فرهنگی و ذائقه (سلیقه) آنهاست.<sup>(۴۳)</sup>

هابرماس نیز جهان‌زیست خود را متشکل از فرهنگ و اخلاق (متأثر از کولبرگ، پیازه و مید و...) شخصیت، معنا و نمادها می‌داند که زیربنای مفاهمه و ارتباط هستند و زبان و فرهنگ را از اجزاء و عناصر مقوم و سازنده جهان‌زیست به شمار می‌آورد. وی زبان را حافظ محتوای سنت می‌داند و در نظریه خویش به فلسفه زبان روی آورده است. (به دلیل مرکزیت زبان در شکل‌گیری آگاهی و فراهم ساختن شالوده‌ای برای نقد) به نظریه‌پردازی درباره خلق جامعه‌ای عقلانی از طریق توانش ارتباطی و تفاهم و ایجاد وضعیت کلامی مطلوب می‌پردازد و معتقد است هر جامعه عقلانی باید متقاعد شود که معیارهای علمی صحیح و اخلاقی در جامعه وجود دارد که جوامع انسانی باید بکوشند به آنها دست یازند و خود را با آنها منطبق سازند.<sup>(۴۴)</sup> به زعم وی، عقلانیت ارتباطی ریشه در کارکرد زبان جهت ایجاد

انسجام اجتماعی و تعامل اجتماعی دارد و تضمین‌کننده جهت‌گیری اقدامات ما به سوی فهم و توافق بین‌ذهنی و بدون کاربرد زور است و این بشر را قادر می‌سازد تا به حفظ و بقای خود همت گمارد.<sup>(۴۵)</sup>

### ج - اعتقاد به وجود رابطه دیالکتیکی و بازتابنده میان کنش و ساختار

رابطه دیالکتیکی میان کنش و ساختار از اصول نظریه اجتماعی جامعه‌شناسی تلفیق‌گرا به‌ویژه از منظر سه اندیشمند مورد پژوهش حاضر است که پیشینه آن به عهد باستان می‌رسد؛ چنانچه افلاطون دیالکتیک را جنبش و تحول معنوی انسان، در حال عروج به سوی شناسایی عالی‌تر می‌داند و دیالکتیک را دانستن دانستن عنوان می‌کند.<sup>(۴۶)</sup> هگل نیز اصل دیالکتیک را جدل منطقی و پیشرفت کل هستی به سبک دیالکتیکی می‌داند و اندیشه‌ها و جهان زندگی را در تحول و دگرگونی و تغییر و هر چیز را متضاد خودش. مارکس نیز که اندیشه را تابع اوضاع و احوال اقتصادی و مادی می‌داند، به همراه انگلس ثابت کردند دیالکتیک در خود طبیعت حکم فرماست و همه موجودات جهان و تاریخ، طبق موازین دیالکتیکی تکامل می‌یابند.<sup>(۴۷)</sup>

و اما بازتابندگی نیز وضعیت باسابقه‌ای در تفکر اجتماعی است؛ همچون تأکید وبر بر معنای اقدام و کنش، و تحلیل فروید از «فراخود»<sup>۱</sup> به عنوان حسی از بین‌المللی شدن دیدگاه‌های سایر مردم بر کنش ما، و تعامل‌گرایی نمادین مید و گافمن که حس فاصله‌گذاری و نظارت خود اجتماعی را گسترش می‌دهند، کارهای گیدنز، بوردیو و هابرماس وضعیت بازتابی را به عنوان وضعیتی بینادین در هر اقدام اجتماعی، قانونی و مشروع می‌کند.<sup>(۴۸)</sup>

آنتونی گیدنز نقطه آغاز هستی‌شناختی خود را دیالکتیک میان فعالیت‌های انسانی و شرایط طی زمان و مکان عنوان می‌کند و معتقد است کنشگران جریان جاری فعالیت‌ها و شرایط را بازتاب می‌کنند و از طریق این اعمال، آگاهی‌ها و ساختارها به وجود می‌آید، به عبارتی جریانی دیالکتیکی از ایجاد عمل (پرکتیس)، ساخت و آگاهی‌ها در بستر یک شیوه تاریخی و فرایندی پویا. در واقع طبق تئوری ساختاریابی، هر زمان از فرایند عمل اجتماعی شامل یک دیدگاه تولیدی و



بازتولیدی است که هر دو بُعد عامل ساخت را با هم دارد؛ بنابراین عامل، ساختار، کنش و سیستم همگی دربردارنده سهمی دوگانه و برابر از عامل و ساختارند که در بازتولید اجتماعی گاهی از طریق انگیزه‌های ناخودآگاه قدرت، بروز می‌یابند.<sup>(۴۹)</sup>

«بازتابندگی روش‌شناختی یا بازپرسی درباره روش» از اصول تدوینی و هدایتگر بوردیو در نظریه «ساختارگرایی تکوینی» وی است و در واقع تئوری وی یکی از بازسازی‌های طبقه‌ای است از اینکه چگونه نسلی از یک طبقه اطمینان می‌یابد که خود را بازتولید کند و آن را به نسل بعدی منتقل کند.<sup>(۵۰)</sup> بوردیو نیز معتقد به رابطه دیالکتیکی میان ساختار ذهنی (برپایه عملکرد و پراکتیس) و روابط عینی (جایگاه طبقاتی - سلائق و فرهنگ -) است و اینکه ساختار ذهنی در طول تاریخ اجتماعی سازنده اعمال فردی و جمعی است که هم دنیای اجتماعی را به وجود می‌آورد و هم به وسیله آن به وجود می‌آید و یا دیالکتیکی از درونی ساختن امور بیرونی و بیرونی ساختن امور درونی. با وجود آنکه وی عاملان اجتماعی را محصول ساختار می‌داند اما معتقد است عاملان پیوسته مشغول به پردازش و بازپردازش ساختار هستند و حتی می‌توانند در شرایطی آن ساختار را به طور ریشه‌ای تغییر دهند.<sup>(۵۱)</sup>

هابرماس نیز شیوه درست مطالعه را شیوه دیالکتیکی می‌داند و کلیت اجتماعی آن را با توسل به آرمان‌رهایی مطالعه می‌کند و در بررسی خود از حوزه عمومی (ساختارهای ارتباطی بین افراد) آن را به عنوان تلاشی برای برقراری مجدد ارتباط دیالکتیکی بین نظام سیاسی و نظام فرهنگی - اجتماعی به شمار می‌آورد و تحول نهادهای فرهنگی را متأثر از نظام سیاسی و نظام سیاسی را نیز در تأثیر نظام اقتصادی و در وابستگی به تحولات نهادهای فرهنگی - اجتماعی بیان می‌کند و رابطه‌ای دیالکتیکی میان دو فرایند فرهنگی و ابزاری (در دو حوزه دولت و اقتصاد) برقرار می‌داند و از آن تحت عنوان «دیالکتیک مدرنیسم» یاد می‌کند؛ چراکه به تصور وی تحول جامعه طی دو فرایند خطی و از طریق دیالکتیک ساخت و فرهنگ (آگاهی) صورت می‌پذیرد.<sup>(۵۲)</sup> در واقع هابرماس «کنش ارتباطی» را شیوه دیگر در اشاره به بازآفرینی جامعه می‌داند و اینکه باید مفهوم جامعه با مفهومی از

جهان‌زیست پیوند خورد تا «کنش ارتباطی» به منزله یک اصل جامعه‌پذیری<sup>۱</sup> جاذبه پیدا کند.<sup>(۵۳)</sup>

تأثیر و پیامدهای نظریه تعامل‌گرایی گیدنز، بوردیو و هابرماس بر جامعه‌شناسی نظرات سه اندیشمند پروژه تلفیق‌گرایی را می‌توان دارای کاربردی وسیع در نظریه‌های جامعه‌شناسانه و اجتماعی، نظریه‌های فلسفی، تاریخی، ارزشی، هنجاری و سیاسی (سرمایه‌داری مدرن، ساختار و نظام اجتماعی و جهانی‌شدن) دانست. جامعه‌شناسی گیدنز دارای نتایج و کارکردهای ملموس در زندگی روزمره و مسائل شهروندان است که وی آن را تجربه‌ای رهایی‌بخش با چشم‌اندازهای جدید برای بشر عنوان می‌دارد که به درک عمیق‌تر فرهنگی و تنوع آن مدد می‌رساند و امکانات آزادی بشر را فراهم می‌آورد؛ چنانچه سیاست «راه سوم» وی سوسیال دموکرات‌های جهان را تحت‌تأثیر خود قرار داده که وی آن را شکلی جدید از تعامل دولت با حیات اقتصادی می‌خواند و درصدد به اجرا درآوردن آن در سطح جهانی و پاسخگویی به مباحث بنیادینی چون دموکراسی، حقوق بشر، فقر، ماهیت مدرنیته و جهانی‌شدن است. وی سیاست «راه سوم» (برگرفته از کتاب راه سوم و در ادامه کتاب فراسوی چپ و راست) خود را تلاشی برای گسترش یک فلسفه سیاسی چپ متمایل به مرکز و در پاسخ به تحولات عمده‌ای چون جهانی‌شدن، ظهور اقتصاد دانش و تغییرات زندگی روزمره مردم بیان می‌دارد و عنوان «راه سوم» را صرفاً برای چگونگی تداوم بخشیدن به روند احیای سوسیال دموکراسی و نیاز حزب کارگر به حرکتی جدید از طریق احیای نهادهای عمومی و ایجاد جامعه‌ای برتر جهت تغییراتی واقعی در قدرت بیان می‌کند.<sup>(۵۴)</sup> وی رهایی را مختص یک کشور و یا حتی غرب نمی‌داند بلکه آن را قابل جهانی‌شدن و یکی از دلایل بحث راه سوم را «جهانی‌شدن» می‌داند و جهانی‌شدن، فردگرایی، چپ و راست، سازماندهی سیاسی و مسائل زیست بومی را هماهنگ با سیاست خود قلمداد می‌کند. وی سوسیال دموکراسی را مناسب‌ترین شیوه در هدایت «راه سوم» برمی‌شمارد چراکه به اعتقاد وی، سوسیال دموکراسی به رواج دموکراسی و تعمیق آن در ایجاد زمینه مشارکت

گسترده مردم در حکومت، وقع بیشتری می‌گذارد؛<sup>(۵۵)</sup> به عبارت دیگر منظور وی از «راه سوم» جستجو برای یافتن سیاست‌هایی است که وضعیت خود را بهتر درک کنیم چراکه شاهد ظهور جامعه جهانی جدیدی هستیم که به جای روبه‌رو شدن با دشمنی آشکار، با خطرهایی چون محیط زیست مواجهیم که باید با همکاری یکدیگر جهان را متشکل از برخی نهادها و گسترش دموکراسی در ورای دولت‌های تک‌ملیتی سازیم.<sup>(۵۶)</sup>

به اعتقاد گیدنز در عصر دوم جهانی شدن (عصر اول آن را اواخر قرن نوزدهم و امیدواری در پدید آمدن دولت جهانی کارآمد می‌داند) باید امیدوار باشیم که یک جامعه جهانی متحدتر، کارآمدتر و با همکاری‌های بیشتر شکل گیرد. وی در پناه این تفکرات سیاست «راه سوم» خود را یک برنامه سیاسی منسجم و آکنده از نشانه‌های بخش سوم یا بخش خیریه (به‌کارگیری ارزش‌های چپ همچون انسجام اجتماعی، شمول و حمایت از اقشار آسیب‌پذیر) اعلام می‌کند؛ در واقع وی سیاست «راه سوم» را یافتن رابطه‌ای متفاوت و مشارکت فعال میان حکومت و جامعه مدنی و یا شکلی جدید از تعامل دولت با حیات اقتصادی در سطح فراملی و نه ملی و یا منطقه‌ای می‌داند و خود را طرفدار جامعه‌ای جامع و فراگیر می‌داند که خواهان حمایت و کمک به انسان‌های آسیب‌پذیر است؛ جامعه‌ای که در آن اتحاد و همبستگی وجود دارد و دولت نیز حامی این همبستگی است.<sup>(۵۷)</sup>

به علاوه، گیدنز در بحث از سیاست رهایی‌بخش، آن را مبتنی بر اولویت عدالت، برابری، مشارکت و نوعی نگرش عام می‌داند که جهت‌گیری آن آزادسازی افراد و گروه‌ها از قیدوبندهایی است که آنها را از دستیابی به فرصت‌های موجود در زندگی‌شان باز می‌دارد<sup>(۵۸)</sup> و وضعیت «مدارای متقابل» از راه گفت‌وگو در یک فضای عمومی (دموکراسی گفت‌وگویی) و بازسازی اعتماد فعالانه را مطرح می‌سازد.

آثار بوردیو نیز تماماً دغدغه نابرابری و تمایز طبقاتی و تقید ساختار بر عامل را بازگو می‌کند و علاقمند به پرداختن به عمل و اعمال و فراتر رفتن از باورهای رایج جهان‌شمول و نیز آشکارسازی رابطه ساختارهای قدرت و زمینه اجتماعی است. او بدگمان به نهادهای مسلط دولت، نهادهای قضایی و اشرافیت (اعم از مدرن و سنتی) است و ابعاد مختلف نظام سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی دنیای

صنعتی سوژه‌محور از جمله حکومت انتخابی، اقتصاد رقابتی، دولت رفاهی و سیستم‌های فرهنگی و علمی منبعث از آن را همچون نظام آموزشی رایج و منطق رشد علمی، مورد تردید قرار می‌دهد و «عام‌گرایی» را ایدئولوژی سلطه و محصول عقل محاسبه‌گر با هویتی استعلایی و جهان‌شمولی<sup>(۵۹)</sup> عنوان می‌کند.

تحلیل ساختاری بوردیو با مفاهیم نظری جدیدی همچون عادت‌واره، حوزه و میدان و... همراه است که فهم جامعه‌شناسی وی بدون درک این اصطلاحات ممکن نیست و تأثیری شگرف را در علوم اجتماعی در به راه انداختن جریان‌های فکری درازمدت داشته است. آثار وی همگی شاهد بر این است که جامعه بیش از هر چیز یک نظام سلطه است و سازوکارهای بی‌شماری را به راه می‌اندازد تا بتواند خود را بازتولید کند.<sup>(۶۰)</sup>

بوردیو در نقش روشنفکر مرجع برای جنبش‌ها و حرکت‌های مخالف جهانی‌شدن و سنت بازار آزاد فعالیت می‌کرد و در سخنرانی در جمع دانشجویان اقتصادی دانشگاه لندن، لیبرالیسم نوین را «اتوپای استثمار بی‌پایان» (به معنای تبدیل جهان به بازاری واحد) خواند چراکه نفس آن را سیاست‌های استعمارگرانه می‌داند که به معنای قطع ارتباط سیاست با واقعیت‌های اجتماعی و حذف دولت به عنوان منبع ارزش‌های جهان‌شمولی است که به اعتقاد وی با تقویت افراد آزاداندیش و نهادهای قدیمی و نیز همبستگی اجتماعی و خانوادگی می‌توان امیدوار به جلوگیری از بروز فاجعه نظم نوین لیبرالی و یا طراحی نو در ایجاد نظمی نوین‌تر در فراهم آوردن فضا برای موجودیت‌های جمعی بود؛ چراکه به اعتقاد وی دولت‌های فراملی قادرند تا در راه تشکیل یک دولت جهانی فراگیر اقدام کنند و با کمک اتحادیه‌های کارگری فعالان اجتماعی در لوای دفاع از منافع عمومی سیستم فکری نوینی را بر اساس عالی‌ترین مفاهیم انسانی شکل دهند.<sup>(۶۱)</sup> وی بر آن است تا نشان دهد فرهنگ و آموزش در ایجاد تفاوت میان گروه‌ها و طبقات اجتماعی و بازتولید این تفاوت‌ها نقشی اساسی دارند و خود در رأس حامیان مبارزه با بی‌عدالتی سرمایه‌داری می‌کوشید تا حیطه علم و هنر، رسانه‌ها و آموزش را در برابر اثرات تخریبی و ضد دموکراتیک حکومت در حال ظهور کالاها و اجناس آشکار سازد.<sup>(۶۲)</sup>

بوردیو امیدوار به ایجاد شرایطی برای یک کار جمعی در جهت بازسازی

جهان، آرمان‌های واقع‌بینانه‌ای برای به جنبش درآوردن اراده‌ها دارد و پایان قرن بیستم را ورود به یک دوره پارادوکسیکال (انقلاب محافظه‌کارانه) یا یک دوره رستاخیز می‌داند که تا حدودی به قرن نوزدهم اجتماعی - داروینی می‌ماند. وی همچون گیدنز معتقد به سیاست رهایی‌بخش است و در پی سلطه استعماری فرانسه و جنگ در الجزایر بر آن شد تا سلطه طبقاتی جوامع سرمایه‌داری را در تمام سطوح آموزش و هنر نمایان سازد. وی مدافع «دولت بهزیستی اروپایی» است که قادر است تا در برابر حذف نظارت دولت و آزادگذاری و خصوصی‌سازی اموال عمومی مقاومت کند.

عقلانیت ارتباطی هابرماس نیز گامی اساسی در ارائه نظریات جدید در فلسفه اجتماعی است که مباحثات مربوط به زندگی خوب و جامعه عادل را مجدداً در نظریه اجتماعی پُرننگ می‌سازد. نظریه «کنش ارتباطی» وی زیربنای نظریه ارتباط نظام اخلاقی، قانون و دموکراسی (دموکراسی مشورتی) است و متفکران پیامدهای جهانی شدن (کاهش مشروعیت روندهای تصمیم‌گیری به تعبیر وی) را از خود متأثر ساخته است.

هابرماس معتقد است انسان‌ها با بهره‌گیری از عقل قادرند تا از منفعت شخصی، پیش‌داوری و جزم‌اندیشی فراتر روند چراکه وی عقل انسان را ذاتاً یک نیروی اخلاقی و ارزشی می‌داند و اینکه ما باید ابتدا بنیان زندگی انسان را در توانایی و ظرفیت عقلش دریابیم و با اتکا بر نو کردن گفتمان عقلانی در جامعه و طی فرایندی مستمر، غنی و ژرف‌تر که کنش و اندیشه ما را متعین سازد، عقلانیت تفاهمی را بگستریم. وی سرچشمه چنین خردگرایی را در تکامل و ارتقای ارتباط متقابل هنجاری می‌داند<sup>(۳۳)</sup> که بدین طریق به تدریج راه به فهم جایگاه دموکراسی در جهان مدرن می‌یابیم. او درصدد است با زبانی کردن قداست‌ها و داعیه‌های اعتبار، زمینه‌های شکل‌گیری همکاری و تشریک مساعی، قطعیات و تعینات مشترک و توافق ارزش‌های فراگیر را هرچه بیشتر فراهم آورد و اهداف و آرمان‌های مشخص فردی را با فهمی مشترک از اهداف و اعتقادات جمعی هماهنگ سازد. وی هدایت اقتصاد و دولت بر اساس دموکراسی رادیکال (سیاست مشورتی) و نه دموکراسی لیبرال را پاسداری از ساختارهای شناخت متقابل و مسئولیت آن را با حوزه‌های

عمومی غیررسمی و انجمن‌های مدنی در جهان‌زیست عنوان می‌کند و در استدلال خود نخست به تجدید برداشت از قانون مدرن (اینکه سیستم‌ها نیازمند توجیه قانونی‌اند و همچون کانالی در تأثیر میان سیستم و جهان‌زیست عمل می‌کنند) و سپس به شرح و توضیح مفهوم قدرت (سیستم سیاسی رسمی که وی گردش منظم و نهادی آن را در صورتی که پاسخگو به حوزه عمومی باشد قابل دوام می‌داند) می‌پردازد، زیرا به‌زعم وی قانون براساس تبادل نظر متقابل در حقوق، نقش حیاتی در ایفای انسجام اجتماعی دارد و بدین طریق دموکراسی به تمام جامعه گسترش می‌یابد و توقعات رفتاری را متوازن می‌سازد<sup>(۱۴)</sup> که برای تداوم عمل استدلال ضروری است. هابرماس افکار عمومی را مظهر عقل مشورتی می‌داند که در پرتو گفت‌وگو، مشورت و استدلال شکل می‌گیرد و ورود به حوزه عمومی را مستلزم گذار از عقل فردی به عقل مشورتی می‌داند و آن را زیربنای مشارکت شهروندان و از بنیان‌های نظری دموکراسی مشورتی بیان می‌دارد.<sup>(۱۵)</sup> وی به توضیح جایگاه ساختار «گستره همگانی» و نقشی که در ایجاد دموکراسی رایزنانه و بسترسازی برای مشارکت آگاهانه مردم در سرنوشتشان دارد، می‌پردازد و آن را مجموعه‌ای از شرایط اجتماعی برای ایجاد و ارتقای خواست دموکراتیک از نظر سیاسی و شرکت در انتخابات آزاد از طریق فرایندهای تصمیم‌گیری نهادی شده فضای عمومی اجتماع می‌داند که در عین حال قابلیت دریافت امواج روابط سیاسی را نیز داشته باشد؛<sup>(۱۶)</sup> تغییرات در قانون و نهادها از طریق کنش گفتمانی انجام شود؛ در واقع یک صدای عمومی، مشترک، مشورتی، فراگیر و نظارتی که مایل به شنیدن و قادر به فهمیدن است.<sup>(۱۷)</sup>

در نظریه هابرماس به گفت‌وگو و مکالمه به عنوان منطق نگریسته می‌شود و درصدد است تا به دولتمردان و افراد جامعه، اهمیت ارتباطاتی آزاد برای بحث و بررسی واقعیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی را بنمایاند و معتقد است دولت سرمایه‌داری باید کارکردها و وظایف خود را کاهش دهد و اوضاعی را فراهم آورد تا تصمیمات و خط‌مشی‌های سیاسی با مشارکت همگانی و علنی اتخاذ شود<sup>(۱۸)</sup> و به تقویت استقلال جامعه مدنی و گسترش فضای لازم برای کنش آزاد و اجماع همگانی پرداخته شود؛ به عبارت بهتر جامعه آرمانی وی را رهایی از سلطه و

گذردیسیکی (انحراف) و اعمال کنش متقابل مبتنی بر نگرش بیناذهنی زبان‌شناختی و فرهنگ‌گفتمان همراه با نقادی عقل ارتباطی، تشکیل می‌دهد؛ بدین ترتیب هدف وی ایجاد «کلیتی انسانی» در پناه عقلانیت ارتباطی و محاوره‌آزاد و به دور از اضطرار و اجبار است تا با استناد به قانون و دموکراسی، نظریه‌گفتمانی هنجاری‌اش را به حوزه سیاسی - قانونی بگسترده.

### نتیجه‌گیری

تلفیق‌گرایی حاکی از دیدگاهی ترکیبی و کثرت‌گرا و با روش علی - تبیینی و تفهیمی - تاریخی مطرح در اواخر قرن بیستم با تأثر از جامعه‌شناسی اروپا و امریکا به‌ویژه از جریان‌های قرن نوزدهم میلادی به این سو می‌باشد. طی مقاله حاضر به بررسی نظرات سه اندیشمند معتقد به این فرایند و نظریه جامعه‌شناسی اجتماعی آنتونی گیدنز، پیر بوردیو و یورگن هابرماس پرداخته شده است. گفته شد که سه اندیشمند برآند تا فاصله میان دو دیدگاه روش‌شناسی علوم طبیعی برحسب آمار و ریاضی و یا روش کمی - عینی (اثبات‌گرا) و نیز دیدگاه ضد طبیعی‌نگر برحسب اهمیت به معنا، آگاهی، نماد، زبان و ارتباط یا ویژگی‌های معرفتی علوم انسانی و به روش کیفی - ذهنی (تفسیرگرا) را در استنتاجی واحد گردآورند و از افراط‌گری‌های دو دیدگاه در برابر هم بپرهیزند چراکه به زعم ایشان تمایلات هریک از دیدگاه‌ها با کاستی‌هایی در روش و شناخت روبه‌روست و ایشان درصددند تا این کار را با بهره‌جویی از رابطه دیالکتیکی و بازتابنده دو قطب متضاد رفع سازند؛ بنابراین کنش و ساختار، سوژه و ابژه، فرد و جامعه، عین و ذهن، شخص و نظام، عاملیت و ساختار و... را همزمان با هم، یگانه و در ارتباط تأثیر و تأثری و رابطه‌ای بازتابنده، رجعی و بازاندیشانه بررسی و تحلیل کنند. گیدنز عاملیت را در گرو کنش متقابل ممکن می‌داند و همبستگی اجتماعی را برای بقای جریان این همبستگی لازم می‌داند. وی معتقد به «کنش متقابل‌گرایی روش‌شناختی» و یگانگی کنش و ساختار در روابط اجتماعی است و معتقد است کنشگران حین کنش متقابل و در اثر تکرار رفتارها، ساختار را بازسازی می‌کنند و افراد همزمان با به وجود آوردن جامعه و ساختارهای آن، خود نیز تحت تأثیر آن قرار می‌گیرند؛ به عبارتی وی تلفیق را تمایز

قائل نشدن میان کنش (اعمال روالمند و خودآگاهانه کنشگر) و ساختار (جریان فعالیت‌های عاملین) طی زمان و مکان (زمانمندی و تاریخ)، منظم (مناسبات سازمان‌یافته) و با خصوصیات بازگشتی (فرایند زاینده‌گی ساختار و دوسویگی ساخت) عنوان می‌دارد.

بورديو نمايندهٔ ديگر تلفيق‌گرا نيز در نظريه «ساختارگرایی تکوینی» خود بر آن است تا هم جبرگراییِ تحميل‌شده بر ناخودآگاه ذهن ما را پوشش دهد و هم ظرفیت راهکاری و خلاقهٔ انسان را در نظر گیرد، بدین منظور به ارائه نظریه خود با بهره‌مندی از مفاهیم ملکه و عادت‌واره در تعریف کنش و زمینه و میدان (فضای ساختمانندی از جایگاه‌ها) در تعریف ساختار می‌پردازد و رابطه‌ای دیالکتیکی میان ساختمان ذهنی (فرایند درونی ذهن یا فرایند شناختی که انسان را با دنیای اجتماعی مربوط می‌سازد) و ساختار طبقه (شبکه‌ای از روابط میان پست‌های عینی) کنشگر برقرار می‌داند که کنشگر طبق آن جایگاه و موقعیت خود را در ساختار، بازآفرینی می‌کند. به باور وی ملکه مجموعه خوی و خصصیت‌های نسبتاً ناآگاهانهٔ ماندگار از تأثیرات گذشته و کنونی است که در سیطرهٔ ساختار اجتماعی است و وی آن را با جایگاه شخص به لحاظ مقدار سرمایه و طبقه اجتماعی‌اش می‌سنجد و حوزه را عرصه اجتماعی‌ای می‌داند که انسان‌ها در آن بر سر منافع مطلوب خود به کشمکش می‌پردازند (دید رقابت‌آمیز به جامعه).

هابرماس نیز متفکر دیگری از این رهیافت است که با طرح مفهوم جهان‌زیست (حوزه خرد ارتباطی کنشگران) و حوزه عمومی (محل تلاقی کنش مفاهمه‌ای کنشگران) امیدوار به حصول جامعه‌ای آرمانی است که در آن وضعیت آرمانی گفتمان با داعیه‌های صدق و اعتبار و حقیقت حکمفرما باشد (اخلاق ارتباطی)، جامعه‌ای آزاد که در آن کنشگران با بهره‌گیری از زبان، به اجماع، توافق، مذاکره و تفاهم (با بهره‌مندی از تعقل و در فرایندی بیناذهنی و نقدپذیر، به تعامل اجتماعی دست یابند چراکه وی «کنش ارتباطی» را سنخ‌ی از تعامل از طریق گفتار (و متأثر از یک پیش‌تفاهم ریشه‌دار فرهنگی) و شیوه‌ای از بازآفرینی جامعه می‌داند.

بدین ترتیب درحالی‌که هر سه اندیشمند در پی اعادهٔ حیثیت از عاملیت برمی‌آیند، به تأثیر و نفوذ ساختار (طی رابطه‌ای دیالکتیکی) بر عامل نیز اذعان دارند



و در دومین توافق مشترکشان بر فرهنگ، ارتباطات و زبان که از مؤلفه‌های اصلی در ساختارگرایی و پساساختارگرایی و نئومارکسیسم هستند، تأکید می‌کنند و در اعتقاد به رابطه‌ای دیالکتیکی و بازتابنده، نسبت به کنش و ساختار هم‌نظرند و هر سه در پی رهایی عامل از سیطره محدودکننده ساختار و نظام اجتماعی بر رفتار و عملکردش می‌باشند.

ایده عقلا نیت ارتباطی و وضعیت کلام آرمانی هابرماس، اعتماد فعالانه‌گیدنز و کار جمعی برای بازسازی جهان آرمان‌های واقع‌بینانه بوردیو می‌تواند برای کشورهای در حال گذار و به‌طور کلی جهان اجتماعی، چاره‌ساز باشد. \*

### پی‌نوشت‌ها

۱. لوسین گلدمن، کانت و فلسفه معاصر، مترجم: پرویز بابایی، (تهران: نگاه، ۱۳۸۱)، ص ۲۸۱.
۲. کالین های، درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی، مترجم: احمد گل‌محمدی، (تهران: نی، ۱۳۸۵)، صص ۱۶۰-۱۵۹.
۳. جورج ریتزر، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، مترجم: محسن ثلاثی، (تهران: انتشارات علمی، ۱۳۷۴)، ص ۵۹۶.
۴. کالوین جی. لارسن، نظریه‌های جامعه‌شناسی محض و کاربردی، مترجم: غلام‌عباس توسلی و رضا فاضل، (تهران: سمت، ۱۳۷۷)، ص ۶۳.
۵. دیوید مارش، جری استوکر، روش و نظریه در علوم سیاسی، مترجم: امیرمحمد حاجی یوسفی، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸)، ص ۳۱۵.
۶. جان پارکر، ساختاربندی، مترجم: امیرعباس سعیدی پور، (تهران: آشیان، ۱۳۸۳)، ص ۱۰۲.
۷. ریتزر، پیشین، ص ۶۰۱. برای آگاهی بیشتر ر. ک:  
- Giddens, A. *The Constitution of Society*, (Cambridge: Polity, 1984), P. 2.
۸. ریتزر، پیشین، ص ۵۱۱.
9. Giddens, A. (1990) "Structuration Theory and Sociological Analysis", in: J. Clark, C., Modgil and S. Modgil (eds), *Anthony Giddens: Consensus and Controversy*, (Basingstoke: Falmer, 1990) P. 313.
۱۰. زیگموند باومن، اشارت‌های پُست‌مدرنیته، مترجم: حسن چاوشیان، (تهران: ققنوس، ۱۳۸۴)، ص ۱۲۲.
۱۱. ریتزر، پیشین، ص ۶۰۳. و برای آگاهی بیشتر ر. ک:  
- Giddens, *op. cit*, P. 19.
12. <http://highered.mcgraw-hill.com/sites/dl/free/0072817186/112367/st15-mst11-sum-agency.doc.or>: Ritzer, George, *Contemporary Sociological Theory*, (N. Y: McGraw-Hill, 1988).
13. [www.sociology.ohio-state.edu/classes/soc488/mody/class/notes/sewell.htm.or](http://www.sociology.ohio-state.edu/classes/soc488/mody/class/notes/sewell.htm.or): Sewell. H., William, *A Theory of Structure: Duality, Agency, and Transformation*.

۱۴. کریستوفر پیرسون، معنای مدرنیته (گفت‌وگو با آنتونی گیدنز)، مترجم: علی اصغر سعیدی، (تهران: کویر، ۱۳۸۰)، صص ۳۱-۳۰.
۱۵. پارکر، پیشین، صص ۱۰۳-۱۰۲. برای آگاهی بیشتر ر. ک:  
Giddens, A., *A Contemporary Critique of Historical Materialism*, (London: MacMillan, 1981), P. 19.
۱۶. آنتونی گیدنز، چکیده آثار آنتونی گیدنز (ویراستار: فیلیپ کسل)، مترجم: حسن چاوشیان، (تهران: ققنوس، ۱۳۸۳)، صص ۱۵۱-۱۴۶.
۱۷. راب استونز، متفکران بزرگ جامعه‌شناسی، مترجم: مهرداد میردامادی، (تهران: مرکز، ۱۳۷۹)، ص ۳۳۳.
۱۸. ریتزر، پیشین، صص ۷۱۶-۷۱۵.
۱۹. استونز، پیشین، ص ۳۳۴.
۲۰. ریچارد جنکینز، هویت اجتماعی، مترجم: تورج یاراحمدی، (تهران: شیرازه، ۱۳۸۱)، ص ۶۰.
21. Ritzer, *Ibid.*
۲۲. پائولین مری روسنائو، پست‌مدرنیسم و علوم اجتماعی، مترجم: محمدحسین کاظم‌زاده، (تهران: آتیه، ۱۳۸۴)، ص ۱۰۸.
۲۳. آکس کالینیکوس، درآمدی تاریخی بر نظریه اجتماعی، مترجم: اکبر معصوم‌بیگی، (تهران: آگاه، ۱۳۸۳)، صص ۵۱۱-۵۱۰. برای آگاهی بیشتر ر. ک:  
Bourdieu, Pierre, *The Logic of Practice*, (Cambridge: Polity. & Bourdieu, 1990); Bourdieu, Pierre, *Distinction: A Social Critique of The Judgment of Taste*, (Cambridge: Harward University Press, 1984), P. 372.
24. [www.reference.com/browse/wiki/pierre-bourdieu](http://www.reference.com/browse/wiki/pierre-bourdieu);  
- Pierre Bourdieu, *Critical Conflict Theory from Wikipedia*, Internet.
۲۵. استونز، پیشین، ص ۳۳۰.
۲۶. همان، ص ۳۳۶.
۲۷. اسکات لث، جامعه‌شناسی پست‌مدرنیسم، مترجم: حسن چاوشیان، (تهران: مرکز، ۱۳۸۳)، ص ۳۴۹.
۲۸. حسینعلی نوذری، بازخوانی هابرماس، (تهران: چشمه، ۱۳۸۱)، صص ۱۵۰-۱۴۰.
۲۹. کمال پولادی، تاریخ اندیشه سیاسی در غرب، (تهران: مرکز، ۱۳۸۳)، صص ۵۴-۵۲ و نیز ر. ک: حسین بشیریه، تاریخ اندیشه‌های سیاسی در قرن بیستم (اندیشه‌های مارکسیستی)، (تهران: نشر نی، ۱۳۷۶)، ص ۲۱۱.
۳۰. جان لچت، پنجاه متفکر بزرگ معاصر، مترجم: محسن حکیمی، (تهران: نشر کوچک، ۱۳۷۸)، ص ۲۹۱.
31. Ritzer, *Ibid.*
۳۲. یورگن هابرماس، جهانی‌شدن و آینده دموکراسی (منظومه پساملی)، مترجم: کمال پولادی، (تهران: مرکز، ۱۳۸۰)، ص ۲۱۶.

۳۳. حسین بشیریه، پیشین، صص ۲۲۵-۲۲۴.
۳۴. یورگن هابرماس، نظریه کنش ارتباطی (عقل و عقلانیت در جامعه)، جلد اول، مترجم: کمال پولادی، (تهران: روزنامه ایران، ۱۳۸۴)، ص ۴۰۱.
۳۵. پیتر میلر، سوژه، استیلا و قدرت، مترجم: نیکو سرخوش و افشین جهانانیده، (تهران: نی، ۱۳۸۲)، صص ۹۶-۹۷. برای آگاهی بیشتر ر.ک:
- Jurgen, Habermas, "What is a Universal Pragmatics?" in: *Communication and the Evolution of Society*, PP. 1-58.
- Dews, P., *Autonomy and Solidarity: Interviews with Jurgen Habermas*: (Verso: London, 1986)
۳۶. یورگن هابرماس، «نظریه کنش ارتباطی (جهان‌زیست و نظام)»، جلد دوم، مترجم: کمال پولادی، مؤسسه انتشارات روزنامه ایران، ۸۴-۱۳۸۳، ص ۲۱۵.
۳۷. مرتضی مردیها، فضیلت عدم قطعیت (در علم شناخت اجتماع)، (تهران: طرح نو، ۱۳۸۲)، ص ۱۷۹.
۳۸. پارکر، پیشین، ص ۸۴.
۳۹. مایکل پیوزی، یورگن هابرماس، مترجم: احمد تدین، (تهران: هرمس، ۱۳۷۸)، ص ۱۴۳. برای آگاهی بیشتر ر.ک:
- "Habermas" in: Thompon and Held (eds), *Habermas: Critical Debates*, (MacMillan: London, 1982), P. 279.
۴۰. لیوبیشا متروویچ، «کنش ارتباطی هابرماس پارادایم اجتماعی جدید»، گزارش گفت‌وگو، شماره ۸، ص ۷۳.
۴۱. گیدنز، پیشین، ص ۱۴۶. و نیز ر. ک: استونز، پیشین، ص ۴۳۸.
۴۲. فرانسوا دورتیه، علوم انسانی گستره شناخت‌ها، مترجم: ناصر فکوهی، (تهران: نی، ۱۳۸۲)، ص ۲۳۹.
۴۳. ریتزر، پیشین، صص ۵۲۲-۵۲۱.
۴۴. حسینعلی نوذری، مدرنیته و مدرنیسم (مجموعه مقالاتی در سیاست، فرهنگ و نظریه اجتماعی)، (تهران: نقش جهان، ۱۳۷۹)، ص ۲۱۸.
۴۵. مایکل پین، فرهنگ اندیشه انتقادی (از روشنگری تا پسامدرنیته)، مترجم: پیمان یزدانجو، (تهران: مرکز، ۱۳۸۲)، ص ۸۲۶.
۴۶. کارل یاسپرس، افلاطون، مترجم: محمدحسن لطفی، (تهران: خوارزمی، ۱۳۵۷)، ص ۱۰۵.
۴۷. چارلز رایت میلز، مارکس و مارکسیسم، مترجم: محمد رفیعی مهرآبادی، (تهران: خجسته، ۱۳۷۹)، ص ۲۳۷.
48. [www.iol.ie/mazzoldi/tallsforchange/afpp3.html](http://www.iol.ie/mazzoldi/tallsforchange/afpp3.html)
49. [www.werple.net.au/andy/blackwood.index.htm](http://www.werple.net.au/andy/blackwood.index.htm)
50. [www.reference.com/op.cit](http://www.reference.com/op.cit)
۵۱. پیر بوردیو، نظریه کنش (دلایل علمی و انتخاب عقلانی)، مترجم: مرتضی مردیها،

- تهران: نقش‌ونگار، ۱۳۸۰)، ص ۲۳۴.
۵۲. بشیریه، پیشین، ص ۲۲۴.
۵۳. پیوزی، پیشین، ص ۱۱۱.
۵۴. گفت‌وگو با گیدنز، «راه سوم»، مترجم: رحمن قهرمانپور، فرهیختگان، شماره ۵، ص ۱. (کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه، شماره نمایه ۱۱۳).
۵۵. آنتونی گیدنز، «راه سوم بازسازی سوسیال دمکراسی»، مترجم: منوچهر صبوری کاشانی، (ناشر: شیرازه، ۱۳۸۶)، ص ۶.
۵۶. گفت‌وگوی اندرو هیل خبرنگار مجله نیوزویک با گیدنز، «در مقابل سوسیالیسم و کاپیتالیسم راه سوم چیست؟»، مترجم: محمدعلی آذری‌نیا، ترجمان اقتصادی (هفتگی)، شماره ۲۱.
۵۷. رامین جهانگللو (گفت‌وگو با گیدنز)، «مخاطرات مدرن بودن»، شرق، ۱۶ شهریور ۱۳۸۲، ص ۲.
۵۸. آنتونی گیدنز، تجدد و تشخیص جامعه و هویت شخصی در عصر جدید، مترجم: ناصر موفقیان، (تهران: نی، ۱۳۸۲)، صص ۲۹۷-۲۹۵.
۵۹. مرتضی مردیها، «بازی برجسب‌ها، پیر بوردیو و نظریه کنش در جامعه‌شناسی»، ماهنامه همشهری ماه، آذر ۱۳۸۰، ص ۱.
۶۰. حسن گوهرپور، ناصر فکوهی، «اندیشه اجتماعی پیر بوردیو، جامعه بیش از هر چیز یک نظام سلطه است»، راه مردم، ۲۹ آبان ۱۳۸۴، ص ۱.
۶۱. مهران قاسمی، «لیبرالیسم نوین یا استثمار بی‌پایان» (سخنرانی بوردیو)، روزنامه یاس نو، ۲ شهریور ۱۳۸۲، ص ۶.
۶۲. کویک و ک. کوانت (گفت‌وگو)، «پیر بوردیو؛ جامعه‌شناسی برای تمام عرصه‌ها»، ترجمه‌ای از مقالات کرونیکل و نیویورک تایمز، مترجم: مهرداد میردامادی، روزنامه ایران، ۲۵ ژانویه ۲۰۰۲. (ش.ن ۱۷۵)
۶۳. یورگن هابرماس، «یورگن هابرماس و دغدغه دمکراسی»، صاحب قلم، ۵ دی ۱۳۸۴، ص ۱. (ش.ن ۱۷۵)
۶۴. مارتین لیت، «یورگن هابرماس و دمکراسی مشورتی»، مترجم: مهدی براتعلی‌پور، نامه مفید، ۱۳۷۹، ج ۶، شماره ۲۴، صص ۱۵-۱.
۶۵. منصور میراحمدی، اسلام و دمکراسی، (تهران: نی، ۱۳۸۴)، ص ۲۳۴.
۶۶. علی اصغر حقدار، «عقلانیت ارتباطی دستاوردی برای ما». روزنامه انتخاب، ۱۱ تیر ۱۳۸۱. (ش.ن ۱۲۵)
۶۷. محمدرضا مهدیزاده، «دمکراسی مشورتی، سیری در اندیشه متأخر هابرماس»، روزنامه حیات نو، ۲۶ اردیبهشت ۱۳۸۱، ص ۶.
۶۸. فردین علیخواه، «کنش ارتباطی بنیاد شکوفایی حوزه عمومی: اندیشه‌های یورگن هابرماس»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۳۹ و ۱۴۰، صص ۳۲-۲۲.

